


چند مطلب ناگفته از

دو کتاب جدید درباره

«بتھوون»





« ماسک » چهره « بتهوون » که
در سال ۱۸۱۲ برداشته شده است

در سالهای اخیر مطالعات و تحقیقات جدیدی بر روی زندگی « بتهوون » بعمل آمده که گذشته از اینکه برخی از نکات مبهم زندگی گمانی نغمه پرداز بزرگ را روشن تر ساخته چهره جدید و بیسابقه ای نیز از وی بدست داده است . از میان این تحقیقات جالب تر از همه یکی مطالعات و تجسساتی است که بر روی یکی از نامه های بتهوون به زن ناشناسی صورت گرفته و در نتیجه معلوم شده است که بتهوون دختری داشته که تا پایان عمر از وجود وی بی خبر بوده و دیگری کتابیست در تجزیه و تحلیل روانی بتهوون که با اینکه مورد بحث و تردید بسیار قرار گرفته بزرگت خواندنش می ارزد .

علاقمندان بجزئیات زندگی بتهوون میدانند که در میان کاغذها و اسناد بیشماروی نامه عاشقانه ای بخط بتهوون یافت شده که در تاریخ « ۶ و ۷ ژوئیه » نوشته شده است ولی سال تحریر آن و همچنین زنی که نامه مورد بحث برای او نوشته شده تا چندی قبل نام معلوم و ناشناس بود در این مورد حدس و فرضیات بیشماری وجود داشت . نویسندگان شرح احوال بتهوون از این

نامه معمولا بعنوان « نامه بمعشوقه ناشناس » یاد میکردند و غالباً تصور میشد که این نامه در سالهای ۱۸۰۳-۱۸۰۱ یعنی دوره ای که بتهوون دلباخته « کنتس ترزدو برنشویک » و « کنتس جیولیتا گیکچیاردینی » بود، نوشته شده است. این کاغذ مرمری بیشتر از آن لحاظ مورد توجه قرار میگرفت که در میان نامه های دیگر بتهوون هم گاهی سخن از یک « معشوقه دوردست » میروید که بتهوون شش قطعه آوازی برای او ساخته است. عده ای از نویسندگان شرح احوال بتهوون معتقد بودند که نامه مزبور برای یک زن اسرائیلی جوان و بسیار زیبا بنام « راشل لئون » (Rachel Levin) نوشته شده است بخصوص که شوهر « راشل » که سیاستمدار و نویسنده ای مشهور بود در یادداشت های خود بعلاقه و نزدیکی زن جوانش و بتهوون اشاره کرده است.

پرفسور « سیگیسموند کاز نلسون » محقق اسرائیلی پس از سالها تحقیق و گردآوری مدارک و اسنادی شمار، به بسیاری از اختلاف نظرها و مشاجرات نویسندگان شرح احوال بتهوون و علاقمندان او خاتمه داده است. ذکر مدارکی که اشاره شد و همچنین بیان جزئیات تحقیقات پرفسور « کاز نلسون » در این مختصر نمیگنجد ولی آنچه بطور خلاصه از تحقیقات او برمیآید اینکه « معشوقه ناشناس » نه « جیولیتا » بوده است و نه « ترز » و بعلاوه « معشوقه ناشناس » نامه بتهوون و « معشوقه دوردستی » که بتهوون شش قطعه آوازی بدو اهدا کرده است دو شخص مختلف بوده اند که یکی از آنها همان « راشل لئون » است. شوهر وی در یادداشت های خود نوشته است که بتهوون « راشل » را از آن جهت دوست میداشت که قیافه شبیه زنی بود که مورد علاقه شدید بتهوون بوده است. مهاجر ای عشق بتهوون و « راشل » ظاهراً چندان اهمیتی نداشته و نتیجه ای جز شش قطعه آوازی بیار نیآورده است... ولی زن دیگری که ذکرش رفت یعنی کسیکه نامه « ۷ ژوئیه » بدو نوشته شده همان زنیست که بقول شوهر « راشل » «... مورد علاقه شدید بتهوون بوده و شباهت راشل بدان زن، بتهوون را بسوی راشل کشانیده... » بود. این زن « کنتس ژوزفین دو برنشویک » نام داشته و خواهر کوچک « ترز دو برنشویک » معشوقه گذشته بتهوون بوده است. « ژوزفین » دور از شوهر دائم الخمر و خشن خود در شهر پراگ زندگی میکرد. در تابستان سال ۱۸۱۲ وی برای استفاده از آب های معدنی شهر « تلیپتتر » بدان شهر رفت که در آن موقع بتهوون نیز در آنجا بسر میبرد. « ژوزفین » بتهوون را از سالها پیش از موقعی که وی معلم پیانو خواهر بزرگش « ترز » بود میشناخت. در « تلیپتتر »

ماجرائی عشقی بین بتهوون و «ژوزفین» آغاز میگردد که چون دیگر ماجرا - های عشقی بتهوون سر انجام خوشی نداشت زیرا «ژوزفین» کاتولیکی متعصب بود و نمیتوانست حتی فکر طلاق از شوهر خود را بخود راه دهد . بدین ترتیب بتهوون خود را در برابر کشمکش بین ایمان مذهبی و عشقی پاك مییابد . در نامه ای که ذکرش رفت و عین آن ذیلا بچاپ میرسد باین معنی اشاره شده است : « ... خدایا - که چنین دور و چنین نزدیکی - آیا عشق ما بپاکی و عظمت ملك آسمانی تونیست ؟ ... » بتهوون سپس آرزو می کند که « ... بخارجه بگریزد و سرگردان، عشق خود را در هنر خود فراموش کند ... »

Nicht - Gutes Wagt - Ich
 Der Natur mich in Gefahr
 Zu setzten - ~~ich~~
~~ich~~ auf Gott -
 So wahr! So wahr! Ich hab
 Nicht ein zweites Leben
 Verborgen außer dem
 Oben mich so fast, ein
 Ein Gutes das Leben.

« کازنلسون » باستناد تحقیقات خود مدعی است که « نامه مرموز » در همین اوان یعنی سال ۱۸۱۲ نوشته شده ولی معلوم نیست که نسخه ای از آن برای « ژوزفین » فرستاده شده است یا نه . آنچه مسلمست نه ماه بعد از اینکه بتهوون « تلپیتز » را بقصد « وین » ترک میگوید ، « ژوزفین » درخفا دختری بدنیای می آورد که « نینونا » (Ninona) نام میگیرد که بعقیده « کازنلسون » دختر بتهوون بوده است . « نینونا » هیچگونه شباهت ظاهری و اخلاقی بادیگر بچه هائی که ژوزفین از شوهرش پیدا کرده بود نداشت و قیافه و اخلاق و رفتارش بتهوون را بخاطر می آورد . « کازنلسون » معتقد

است که « نینونا » بدون تردید از ماجرای عشقی مادرش با بتهوون اطلاع داشته بتهوون را پدر خود میدانسته است. ولی ظاهراً بتهوون تا پایان عمر از وجود وی بی اطلاع بوده است. « نینونا » هرگز شوهر اختیار نمود و در سال ۱۸۹۷ بسن هشتاد و پنج سالگی دروین درگذشت.

و اما کتاب دیگری که اشاره کردیم موسوم است به « بتهوون و خانواده او » و بوسیله « ادیت وریشار ستربا » (E.&R.Sterba) بزبان انگلیسی نوشته شده است و نقادان ادبی آنرا بکنایه « پسیک آنالیز بتهوون » خوانده اند. مهمترین قسمت این کتاب که مورد بحث و تردید بسیار قرار گرفته، قسمتی است که بروابط بتهوون و برادر زاده اش « کارل » اختصاص یافته است.

کسانیکه با وقایع زندگی بتهوون آشنائی دارند و بخصوص آنانکه آثار « رومن رولان » نویسنده نامدار فرانسوی را درباره بتهوون خوانده اند میدانند که بتهوون برادر زاده ای داشت بنام « کارل » که پس از مرگ پدرش بقیومت بتهوون در آمده بود. « رومن رولان » در آثار خود « کارل » را جوانی لاابالی، خشن و سنگدل معرفی مینماید که رفتار و کردارش پیوسته بتهوون را عذاب میداد و حتی بکی از نویسندگان شرح احوال بتهوون بدو « جلاد بتهوون بزرگ » لقب داده. . . . بتهوون به « کارل » علاقه بسیار داشت و حتی پس از کوشش های بسیار و صرف مبالغ گزاف موفق شده بود که وی را از مادر خود جدا نموده و قیومت ویرا منحصرأ خود بعهده گیرد. بتهوون « کارل » را از معاشرت مردان و زنان جوانی که بعقیده وی « ناشایسته » بودند باز میداشت و کوشش میکرد که « کارل » جز خود او دوست و رفیقی نداشته باشد.

« ادیت وریشار ستربا » در کتاب خود رابطه بتهوون و پسر خوانده خود را بتفصیل مورد مطالعه قرار میدهند و باراهنمائی مدارک متعدد و بخصوص « دفترچه مکالمات بتهوون »، اختلافات و مشاجرات بتهوون و « کارل » را قدم بقدم دنبال می کنند ولی برخلاف دیگر نویسندگان شرح احوال بتهوون میکوشند که کارل را باصطلاح تبرئه نمایند و آنچه را که بدو نسبت داده شده است تکذیب کنند. لحن و طرز استدلال آنان جنبه تجزیه و تحلیل روانی دارد و شیوه « فروید » را بخاطر می آورد. نتیجه ای که آنان از علاقه عجیب بتهوون نسبت به کارل و مشاجرات و اختلافات بی پایان آن دو میگیرند اینست

که بتهوون نسبت بکارل « عشقی ناگفتنی » داشته و « ... بتهوون بی آنکه خود بداند و بصورتی مکتوم ، دارای طبیعتی منحرف بوده است ... » این کتاب که بی اغراق میتوان آنرا « پسیک آنالیز » بتهوون شمرد تاکنون موضوع بحث و مشاجره دامنه داری است . « روبر کمپ » نقاد بزرگ فرانسوی، آنرا « خیال پردازی بسبک فروید » خوانده و در مقام توجیه مطلب بلحنی پر معنی مینویسد که « من تصور نمیکنم که کارل در موسیقی بتهوون بیش از کبری و قهر او مؤثر بوده باشد ... اگر بتهوون بدبختی های دیگری نمیداشت مسلماً خود را نیازمند علاقه و محبت یک پسر - بچه بی تربیت نمی یافت . مخارج تعلیم و تربیت کارل برفقرا و افزوده بود ، برای روشن ساختن همه نکات مبهم زندگی بتهوون یک کلمه کافیست : تیره بختی . تیره بختی ویرا از نعمت شنوایی محروم داشته و از دنیا جدایش ساخته بود . کارل نیز یکی از موجبات تیره بختی او بود . ولی بدون کارل هم بتهوونی وجود میداشت ... »



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی